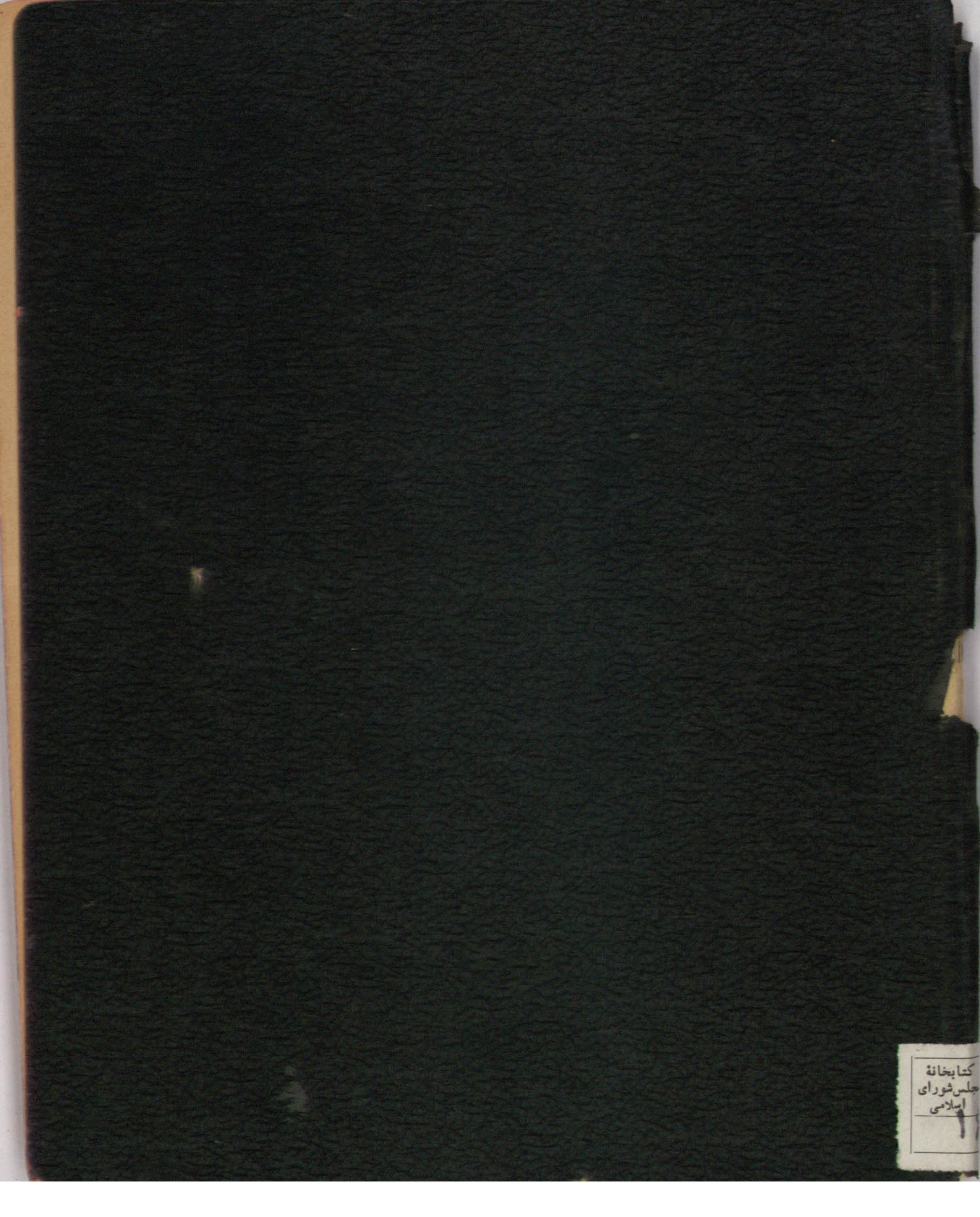



کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۶۲۱۹
شماره ثبت کتاب
۲۰۷۳۸۴
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۶۲۱۹
شماره ثبت کتاب
۲۰۷۳۸۴





تألیف پروفسور د. س. مارگولیوث

ترجمهٔ رشید یاسمی

مقام ایران در تاریخ اسلام

پروفسور ولهوسن کتابی را که در احوال خلفای راشدین و بنی امیه تألیف کرده است «انقراض دولت عرب» نام نهاده است. در صحت مطابقت این تسمیه بحثی هست. از طرفی دار الخلافه بنی امیه دمشق بود و مردم شام اتباع و اشیاع آنان بشمار میآمدند بدین لحاظ اگر مرادما وضع اسمی برای امتیاز بنی امیه از بنی عباس باشد باید آن دولت را خلافت شامی بخوانیم. و از طرف دیگر جانشینان بنی امیه که در بغداد مستقر شدند در صفت عربیت کمتر از آنان نبودند خلفای هر دو سلسله خود را بنی عم پیغمبر لقب داده و از طرق مختلفه در صدد انتساب خود برسول الله برمیامدند پس با این مقدمه تخصیص نام «دولت عرب» به بنی امیه چندان صحیح بنظر نمی آید معذالک عنوانیکه پروفسور ولهوسن برای کتاب خود اختیار کرده چندان دور از صحت نیست مخصوصاً از این جهة که بنی امیه مزایائی داشتند مخصوص بخود و با انقراض آنان بکلی از میان رفت و عبارت از این بود که مسلمین عرب نژاد بر دیگر اقوام مسلمان برتری و رجحان دارند پس بدین مناسبت دولت آنان را میتوان دولت عرب بمعنی اخص گفت

ابن خلدون از روی استقرائیکه کرده است گوید سلسله‌های سلاطین شرق زمین غالباً کمعمرند و مدت سلطنتشان از صد و بیست سال بندرت تجاوز نکند. بنی امیه نیز مشمول این حکم کلی بوده‌اند علاوه بر علل انقراض که بنیان این سلسله و دیگر سلاسل را شکست علت خاصی که آنانرا بزوال کشانده است رنجش ملل مختلفهٔ اسلامی از تعصب عرب برحذر بوده است. ایرانیان بیش از همه از این مزیت و ترجیح عرب رنجیده و تبلیغات بنی عباس را پذیرفته و بنیروی عزم و ذکاء ابومسلم شاهد فتح و ظفر را در کنار کشیدند

تمدن اسلامی بدینصورت که امروز در نزد ما معروف و معلوم است در عهد بنی عباس قوام و نضج گرفته است. از لحاظ ادبی کمتر اثری در دست است که تاریخ

آن قبل از بنای بغداد باشد. از آنجا که نفوذ و سلطهٔ عباسیان در مصر و ولایات مغرب آن چندان رسوخ نداشت هم خویش را بعمران بغداد مقصور کردند و چنانکه مکه قبله روحانی محسوب میشد بغداد مرکز ادب و هنر بشمار آمد. علوم و معارف مسلمانان اسپانیا که برای اروپا منبع فیوض علمی بود نسبت ببغداد مانند معارف روستائی بحساب می آمد کتب علمی و ادبی که سرمشق و مقتدای ذوق و فهم دانشمندان اسلامی شد اغلب در بغداد صورت کمال پذیرفت. در اینشهر مردانی ظهور کردند که در احکام دین و اخبار و شعر و ادب عموماً شهرهٔ آفاق و یگانه دهر گشتند

این مقدمه برای ایضاح مطلبی است که ما در رسالهٔ خود میخواهیم بیان کنیم علیهذا که در عصر منازعات امویان و عباسیان نیز لیسته اند در تواریخ خودشان جنبش عباسیان را ایرانی خوانده اند و اما که از میدان جنگ دور بوده اند کشمکش امیه و عباسیه را محاربه ایرانیان و اعراب گفته اند که عاقبت منتهی بفتح ایران شد. عباسیان پایتخت خود را از خاک ایران اختیار کردند و هرچند خواستند اسم جدیدی بر آن شهر نهند (۱) میسر نشد و عاقبت اسم سابق که لغت فارسی بود بر جای ماند و رواج گرفت (۲)، و از آن پس که دولت عباسیان بپایان آمد و قاهره مرکز خلافت گشت ایران اگرچه از مسلمانی اعراض و عدول نکرد لکن دیگر امر خلفا را گردن ننهاد. در قرون بعد از عباسیه سلسله های چند بسلطنت رسیدند ولی نظر ببعد و ضعف مرکز خلافت بکلی از نفوذ خلفا دور ماندند و مذهبی اختیار کردند که آنها را از سایر مسلمانان جدا میساخت و هنوز هم موجب امتیاز آنهاست. حال باید دید از آن پس که مرکز اسلام از شام بخاک ایران (۱) انتقال یافت و خلفاء عباسی از ساعدان و یاران ایرانی کسب قدرت و

۱- مدینة المنصور (مترجم)   ۲- بغداد مرکب از بغ بمعنی خدا و لفظ داد است   مترجم

استقلال کردند در تمدن اسلام چه تأثیراتی رخ داد

مردم شام و مصر و قبائل عرب تا ن غربی پس از استقرار اسلام زبان بومی خویش را بکلی از دست دادند لکن در ایران و عراق کار بر این منوال نگذشت در نواحی شرقی دجله بلکه در اطراف شط فرات نیز هرچند مردم لغات بیشمار و جمل بسیار از عربی گرفتند و عربی زبان درباری و لسان علمی محسوب میشد ولی در میان جامعه زبان فارسی محو نشد و عامه کما فی السابق بآن تکلم میکردند. یکی از نویسندگان اوایل عهد عباسیه دانستن فارسی را برای دبیر، و گزیر آن لازم دانسته است (۲)، و دیگری گوید مردان چون خدمتگاران خود را طلب میکردند گاهی آنها را بفارسی میخواندند (۳) و هم جاحظ گوید که موسی بن سیار الاسواری در پارسی چنان دست داشت که در عربی و چون در مجلس درس می نشست و آیتی از قرآن بر میخواند بجانب راست توجه شده آن آیه را بعربی تفسیر میکرد آنگاه روی بسمت چپ که فارسی زبانان نشسته بودند کرده و بپارسی در بیان آن آیه میکوشید و چنان در هر دو زبان تسلط داشت که هر یک را با کمال فصاحت ادا و بیان میکرد (۱) ایراد القاب و الفاظ فارسی در مدایح خلفاء یکی از صنایع مطلوبه و نشانهٔ ذوق و هنرمندی شعراء بشمار میرفت (۲)، در همان اوایل زمان عباسیان شعراء بگفتن قصاید پارسی و تازی پرداختند (۳)، و از عهد هارون الرشید ببعد نوشتن خطوط فارسی بر طومارها علامت حسن ذوق و ظرافت شد (۴)

تا دولت آل بویه در بغداد استقرار یافت (سال ۳۳۴) فارسی زبان رسمی درباری گشت باید دانست که فقط در ایران پس از غلبه مسلمانان زبان

۱- مروج و بعد الاست   ۲- جاحظ کتاب بیان ج ۳ ۵۳   (۳) از کتاب زینة الفضلا ۱۸۸

اصلی باقی ماند و در این حرکت ملل مختلفه بقبول اسلام زبان خود را نگاه داشتند
و سرکش سایر ملل شدند تبلیغات عباسیان که از ابتدای امر موجب فراهم شدن
هواداران بسیار شد ظاهراً بزبان فارسی بوده است

در قرن چهارم هجری با ظهور نویسندگان و گویندگان ملی بار دیگر فارسی
زبان رسمی شد ولی این را نباید تجدید حیات فارسی شمرد بلکه فارسی زبان [illegible]
بود که چندگاهی اهمیت و مقام خود را از دست داده و در آن قرن بار دیگر مورد
احترام شد این عقیده که مسلمانی و عربیت متلازم یکدیگرند در عهد بنی امیه رواجی
داشت و تا پایان خلافت امویان باقی بود و آثاری هست دال بر اینکه این
عقیده سخت در ایران پیدا شده است . در عربستان که مردم چادرنشین وحشی
و صحرانورد بودند دین و ملیت مترادف و قرین بود . اسلام از قبایل مختلفه یک
قبیله جدید دارای دین واحد و زبان واحد ساخت و بسرعتی فوق العاده این
دین و زبان و ملیت در شام و مصر و شمال افریقا و اسپانیا نفوذ یافت و پیشرفت
کرد . انفکاک این ملیت که یکی از تحقیقات دوره اخیر و تاریخ جدید اسلام است
قبل از دیگر ممالک در ایران بظهور پیوست و اگر سیاست بنی امیه نبود که بین
مسلمین ایرانی نژاد و عرب امتیازی نگذاشتند شاید این سیر تفکیک در ایران
بوجود نمی آمد .

نکته دیگر که دلیل سرعت نفوذ اسلام در ممالک مختلفه محسوب میشود این است که نه مصر
و نه شام و نه عربستان هیچ یک عهد شوکت و زمان سلطنتی در تواریخ قریبه خود
بیاد نداشتند در مصر و شام مردمان بر قدر طبقه تاریخی خود رجوع میکردند

(روابط ...) ۱۵ - بیان جاحظ ۱۹۶۱ (۲) بیان جاحظ ۱ ۷۹ - ۲ - طبری III ۱۳۸۸ / ۸ ۳ - ...

همواره ولایات خود را تابع یکی از دول عظیمه شرق روم و بیزانس میدیده که از راه دور
برانها فرمانروائی میکرده اند . در عربستان نیز بطوری که از آثار پیداست هیچگاه
استقلال و سلطنتی وجود نداشته است . اسلام با قبایل عربستان سامیه ممالک
متفرق نیز بلکه اعراب طوایف نیمه مستقل متفق کرد و طوایفی که تحت اطاعت اسلام درآمدند
از تمکن بیگانه و از شوکت و جلال عاری بودند . مورخان قدیم در باب فقر
و بیچیزی عرب از حال و دولت حکایاتی نوشته و راه مبالغه پیموده اند . تا
زمانیکه دولت بیزانس برپای بود هرچند مسلمانان بر بعضی از ایالات سرسبز
و حاصلخیز آن دولت دست یافتند لکن هیچوقت خلفای اسلام جانشینی قیصران
روم را ادعا نکردند . اما خلفا پس از عروج بر اریکه سلطنت ایران وارث
شاهنشاهی شدند که قرنها در برابر صولت قیصران ایستاده و عالم را با دولت
روم تقسیم کرده بودند

نویسندگان یهود در عهد عباسیان بغداد را بابل نوشته اند و این تسمیه
اشاره است بدانچه سبق ذکر یافت یعنی مقصود آن بود که دولت شاهنشاهی
ایران کماکان در بغداد قائم است و حوادثیکه بظهور اسلام رخ داده جز
تبدیل خاندان سلاطین بوده و در اصل عظمت دولت تغییری راه نیافته است
بغداد را مظهر غاصبیت خلفاء و اختلاس قدرت شاهان ایران نمیدانستند
بلکه محل تجدید جلوه شوکت و اقتدار شهریاران عجم میپنداشتند در بعض
تواریخ هارون الرشید را بنده یکی از شاهنشاهان ایران وصف کرده اند (۱)
یکی از نمونه های روشن و علائم بر معنی که از این مطلب بدست است قصیده

... این شعر از ... است (جلد ... صفحه ...) : در ... حبیب ...

بحتری است که در وصف ایوان کسری سروده است. خرابه طاق کسری امروزهم جالب
نظر و باعث حیرت سیاحانست. مستوکوبز(۲) ۱۸۹۲ نوشته است که طاق کسری در
همین وضع اندراس و ویرانی هم محیرالعقول است ((محقق است که ارتفاع سقف
ایوان کسری در نظر طاق پرشده شبه برجی عظیم از کارهای نژادان بوده که رجال
بسیار بزرگی استوار باشد. در اطراف این قصر باشکوه کلبه های حقیر و خیمه های ناچیز
اعراب دیده میشد)). بحتری خود او حکایت کرده است که از قبیله طی است و این طایفه
یکی از مهمترین قبایل عرب بشمار اند و صیت عظمت آن در اخبار چندین عشیره عرب
مذکور است و بحتری در اکثر قصاید خود بسبکی سخن رانده است که نگارش شعرای قدیم
عرب انطور سخن نگفته اند یعنی بمدح و وصف قبایل خاص پرداخته و وطن خواهی را
منحصر بطایفه بطایفه دیگر مقصور و محدود دانسته است اما در این قصیده عواطف
او از تنگنای حدود مذکور خارج شده و شامل شهرهای ایران شده است که این قصر
ما یادگار آثار عظمت آنان بر جا است. این قصیده که واسطه العقد دیوان بحتری است
حق آن بود که در اینجا بشعر انگلیسی ترجمه میشد ولی ناچار به درج ترجمه منثور آن ناقصی(۱) چنین بنی ایران ۲
رخت سفر بر بستم و اشتر دراز رسن خویش را بسوی قصر سفید مداین راندم خویشتن را
در مصائب ما با زیستن بر قرار کرده و بر ایوان ساسانیان تسلی میدادم. حوادث
پی در پی مرا بیاد آنان بیانداخت این حوادث گاه بخاطرات و گاه در فراموشی
ماند. ایوان زمان را بیاد دارم که در سایه قصر ساسانی بوده که دیده از دیدن خیره

(۱) - یعنی بر حد ادمان رسیده ۲- مقصود تشابه و تشاکله عظمت ایران و حضرت عرب است

1- Mon. Germ. Hist. I 196 2- Estaper

۳ - حبس پر تعبیه از تبیس ۴- الجواد نام یک از تصور طبقه آن بوده است 2-

(۱) مولف چه شعرای این قصیده را

کلیشه ایوان کسری

و عاجز میشد. قصری که دروازه آن بر کوه سیار رفتی و نواحی خلاط و مکس بود(۱)
کاخ هائیکه چون خرابه سعدی در مرغزار مکسور از قفار وحشی ادبسیت (۲)
ترکتان زنیه اگر هم نداشتم میگفتم که بزرگهای عنس و عبس در جنب آن بجز بزه نمود
روزگار ما را ایام سلطنت آنان از طراوت و خرمی بگردانید و بهنه جا نهر زده
از هم فرو گسیخت
پنداری الجرماز از بس خالی و بیکس مانده قبرستانی شده است ۴-
اگر او را بینی می پنداری که شب هنگام بجای بوزدان پوشیده است
با وجود این ویرانه قصر نورد از عجایب قوم رها و کینه به یادگار درج آن
هر روغ الانسیت
ایوان از شگفتی بنا گوئی شکافی است در پهلوی کوهی جنبد
شبها سر نوشت انرا دیگرگون کرده و مشتری که کوکب بخت است در انتخاب برده
آورده است.
هنوز یا داری بطرح میدهد اگرچه سنگینی مصائب او را می فشارد
باک ندارد که از لغزش پایه او بیش و نشیب بر بنه شده است
کوهی است که کنگره های آن بر قلل رضوی و قدس شرف است
کس نداند که آدمی از برای ادراگاه جنیان ساخته است یا جن برای آدمی کرده است
کس می بینم که گواهی میدهد که سازندگانش در میان پادشاهان ضعیف و ناتوان
نبوده اند. چون دیدگان خویش را بکار میبرم گوئی مراتب درگاه نشینان را میبینم
در بودن و فرشتگان را می نگرم که ایستاده و از ازدحام درونگاهان و مانند
آینهاکان در عمل حسرته و نگاه آن دختران خویش را کنند در میان

گنبد کاخ شکفتن موسی در دامن رازند

این قصر برای شادی ورامش نباشد واینک دیوانه اَن جای حزن وا ندوه گردیده است وآهنگ بر من است که این دیوانه را یاری دهم برشکیبائی سزاوار مرگ و خواهان است

این است تصنیف هرچند نه خانه خانه من است و نه جنس جنس من جز اینکه انعام سالاران این قصور بر همگی ما بر من ثابت است وتخم نیکی خویش بهترین نهالی در سرزمین ما نشانده

کوزه را یاری داده و نیروی او را تقویت کرده با بهوا اندیشی نیزه گذار شمشیر زره پوش.

[illegible: pencil marginal note, three lines]

بنا بر قول یکی از مورخان که قریب یکقرن بعد از انقراض تاریخ زیر دسته خلیفه بخری را چندان جواهر و زر و سیم عطا کرد که باقیمت گوهرهای نفیس آن در فرش که در این رفق بدان اشاره کرده است سه دلشد اگر انبراقع شده بائد ولیکن روش اسکه خلفا عباسی خویشتن را جانشین و وارث شاهنشاهان ایران پنداشته اند

خلفای ایوان کسری را مرمت نکردند بلکه بنا بر شهور در تخریب آن نیز کوشیده بد ولی خود را جانشین سلاطین قدیم پنداشته و با آموختن تواریخ ایشان سیمی دا فرنگ نداوند

اعراب را جز دستار تاجی نبود اما عباسیان بتقلید شهریاران ایران تاج بر سر نهادند بحتری در مدح معتز خلیفه گوید: «فروغ تاج از دیده بینندگان را خیره می زند». «تاج مرصعش بر فراز ابروانش بگران مانند بر فراز ماه» و نیز بحتری در ستایش مهتدی خلیفه گوید: «علامت پیشانی که از سجده گسترده است خوش منظرتر آید از تاج با همه جواهر درخشانش» (1)

تاج مرصع یکی از علائم سلطنت شاهان ایران بود مورخان در وصف آن داد سخن داده اند جاحظ بصری کتابی را که در آئین دربار بنام فتح بن خاقان وزیر متوکل در نیمه نخستین قرن سوم هجری تالیف کرده کتاب التاج نام نهاد

---

(1) مراد این بیت بحتری است: «لسجادة السجاد احسن منظراً من التاج في احجارها واتقادها» و هم بحتری در قصیده دیگر باین نشان پیشانی متهدی اشاره می کند: وارتنا السجاد سیما لحوی الليل في وجهه لها اتاد » ترجم

این کتاب مشتمل بر ذکر رسوم و آداب دربار و آیین پادشاهی است و شأن انشاء و دستگاه
خلافت است. جاحظ روش اعمال درباریان و سلاطین را از گفتار و کردار پادشاهان
ساسانی اختیار نموده است و گاهی از خلفاء و امراء اوایل اسلام نیز شاهد آورده
در واقع جاحظ و قصیده سرایان آن عصر کلمهٔ خلیفه را با پادشاه مرادف قرار داده اند
جاحظ در کتاب التاج گوید: «زنده کامی پادشاه با بخت جمع رعایا برابر است»
و این مطلب در ایران سابقه دارد و در یونان هم حکمای یونان نیز ۲ اسخیلوس Aeschylus
این سخن را شنیده است (۲).

اسم کتاب التاج جاحظ «اخلاق الملوک» است بنابر تتبع زکی پاشا کتب دیگری بهمین نام
تدوین یافته از این قرار است ۱- کتاب التاج عبدالله بن مقفع ۲- کتاب التاج
لابی عبیدة المتوفی بین سنتی ۲۰۷، ۲۱۳ للهجرة ۳- کتاب التاج لابن الراوندی
المتوفی سنه ۳۰۱ ۴- کتاب التاج للصابی المتوفی سنه ۳۸۴ ۵- کتاب التاج
لابن فارس صاحب مجمل اللغة المتوفی سنه ۳۹۵ ۶- التاج فی زوائد الروضة
علی المنهاج فی الفقه لاحد علماء القرن التاسع (مترجم)
۲- در کتیبه [illegible] بهرام شاهی این عبارت در اینجا است: «حکما گویند یک نفس را فدای
اهل بیتی باید کرد و اهل بیتی را فدای قبیله و قبیله را فدای شهری و اهل شهر را فدای دولت
مملکت چون در خطری باشد». عبارت جاحظ این است «و اذ کانت انفس الملوک انفس
الخطیرة الرفیعة التی تودی نفوس کل من اظلت الخضراء و اقلت الغبراء» (مترجم)

تا پایه طبقات مردمان نیز ماخوذ از آیین ایرانیان است چه در صدر اسلام همه مسلمانان برابر بودند
و تقدم و مزیت افراد به تقوی و پارسائی آنان بود. جاحظ گوید اردشیر بابکان بندگان [illegible] را
به طبقه تقسیم کرد نخستین در ابا و دستی ده ذرع از پادشاه فاصله داشت و طبقه دوم و سوم
نیز هر یک ده ذرع از دیگری دور و بعد مردمان را بچهار گروه کرد قسمی [illegible]
پیشه وران. بتازگی در زمان ما نیز در انگلستان بطوریکه طبقاتی منظور بود که [illegible]
از [illegible] اول داشت (۱)

و هم جاحظ در کتاب التاج مثال چند از آیین ساسانیان ذکر میکند در باب
دعائیکه فقط شایسته خسروان است و دیگر بندگان را خواهش [illegible] تقلید آن
ممنوع است و گوید «چون شاه عطری بکار برد ندیمانرا استعمال آن جایز نباشد»
جاحظ گوید چون اردشیر بابکان که بزرگوارترین خسروان ساسانی بود
تاج بر سر نهاد در کشور کسی را رخصت آن نبود که چیزی شبیه تاج بر سر نهد. چون
بر اسب می نشست کسی را یارای آن نبود که جامه ای که مانند وی در بر کند و چیزی چون
هر شاه بکار برد (۳).

۱- و هو (ای اردشیر) من جعل للمغنین مراتب و طبقات علی ما وضعهم اردشیر بن بابک و انوشروان
۲- و من اخلاق الملوک ان لا یشارک بطانته و ندمائه فی مس طیب ولا بخور فان هذا و ما
اشبهه یرتفع الملک فیه عن مساواة واحد ۳- فمن ذلک اردشیر بن بابک و کان اجل ملوک
بنی ساسان کان اذا وضع التاج علی رأسه لم یضع احد فی المملکة علی رأسه قضیب ریحان
تشبهاً به و کان اذا رکب فی لبسه لم یر علی احد مثلها و اذ تختم بخاتم فحرام علی اهل المملکة اهل المملکة
ان یتختموا بمثل ذالک الفص وان بعد فی الشبه - نقل از کتاب التاج جاحظ (مترجم)»

و هم در این کتاب مسطور است که اگر شاه حکایتی کند مخاطب او را لازم است اگرچه از آن واقف باشد چنان گوش فرا دهد که گوئی نخستین بار میشنود. آورده اند که انوشروان با گروهی سواران میراند و یکی از مقربان حضرت را حکایتی میگفت مرد خدمتگار چنان توجه بگفتار پادشاه بود که از مراقبت حرکات اسب خود غافل ماند ناگاه با مرکب در نهری افتاد و نزدیک بود که غرق شود پس از نجات شاهنشاه گفت سعادت اصغای گفتار پادشاه را اگر بجان بخرند گران نیست (۱) ملک را از این جواب و لطف سخن خوش آمد و فرمود تا دهن وی از گوهر انباشتند.

در این کتاب آئین خدمت ملوک از سفر و حضر و بازی و غیره موافق آداب ساسانیان ثبت مؤلف (جاحظ) اگرچه هیچ یک از پادشاهان ساسانی را بنام باکیت نخوانده اند عجب است که خلفای آل عباس همین حق چنین خصیصی داده اند ظاهراً این قول جاحظ اشاره برسمی است که عباسیان متداول کرده و چنانچه پس از آنان مقلدان بر دوختند یعنی گرفتن القاب پادشاهی و غیره و آئین شهریاری بتقلید ساسانیان.

بار دیگر در کتاب التاج در موضع جاسی دیده میشود که اثبات اینکه لفظ شاه با خلیفه مرادف است دیگر اینکه شهریاران ساسانی در نظر مؤلف سرمشق خلفای اسلام باید قرار بگیرند نه فقط در لباس و رسوم درباری بلکه در تمشیت امور مملکت و حتی در فروع دین باید پیرو ساسانیان باشند جاحظ گوید «در امیرالمؤمنین را دعا کردن سزاوار نیست چه او در نزد خدای تعالی قرب و منزلتی را اهل است» یکی از فضلای عصر ما بعد از جاحظ نیز همین معنی را در کتاب آثار الادب ذکر کرده گوید

---

۱. قال یا ایها الملک ان الله اذا انعم علی عبد بنعمة قابلها بمحنة وغاية بليته وعلى قدر النعم تكون المحن.

«نباید از پس مزاح شاه پرسش کنید و چون عطسه کند نشاید که در برابر وی تهنیت گوئید و دعا کنید و سلامت او را خواستار شوید»

جاحظ از جزئیات احوال و گفتار ساسانیان در اظهار رأفت و اطلاع سخن گفته اگر کدام روز نوبت شرب بگذاشتی و لهو می پرداختند و چه مقدار شنوده میشدند و چگونه بتطهیر جامه و آبتخن عطر مشغول میشدند و چند بار بهر جا بر رامشگران می پرسیدند و گوید ملوک ساسانی هیچ کس را بر کمال خلقش حود مطلع نمی ساختند (۱) و هر شب در جائی میخفتند و در نشر حقوق و ادای اجرت خدم و حشم نظر و ترتیبی مرعی میداشتند که ذکر همه آن در فن ترجمه باقی خواهد ماند. مقربان و درگاه را رخصت نبود که نشانی که باشان بکنی کرده و حقی ثابت نموده اند در حضور پادشاه به یادگار کنند اگرچه آن شخص بکار سفر شاه هم باشد و معلوم است که در فنون جنگ شهریاران ایران بی نظیر بوده اند (۲)

چون تقلید عهد ساسانیان و امتیاز طبقات در دربار عباسیان صورت گرفت طبقه شریف و ضعیف حد تمیز یافته شد. در صدر اسلام میان طبقات عالی و دانی در صف در ردیف چندان امتیازی نبود طبعاً شرافت و نجابت مخصوص بازماندگان خاندان سلاطین بود. اما بنی امیه وجود چنین تفاوتی را انکار بوده و در رفع این رسم نکوشیدند چه در امیر نفرت آل فاطمه (۳) با خلاف امام رسول اینها اما می توانستند مدعی سلطنت شوند و دعوی خود را بهم شرافت نسب پیش ببرند در زمان عباسیان بنی هاشم در زمره نجبا محسوب می شدند اما در

۱- وکانت الاعاجم تقول لا ینبغی للملک ان یطلع علی موضع منامه الا الوالدان فقط

۲- ولیس لاحد من الخدم ما للملوک الاعاجم. از کتاب التاج نقل شد (مترجم)

ردیف رجالی بوده اند که با مرخلیفه حائز مقامی عالی شده اند. از گفته شعراء عباسی یقین حاصل میشود که در آن زمان هم بحث ایران و دین و دانش و شرافت و انجابت عرب بوده است. اگر اشعار الشعراء را (شعراء ایرانی) بشنیم توان گفت که در سامره و بغداد کسانی از دودمان پادشاهان ساسانی ساکن بوده اند. چنان بنظر میرسد که از انتساب با ایران و میهن ایرانی مباهات میکردند و بتفاخر شاهنشاهان ساسانی را نموت خویش می شناختند و فرزندان خویش را بنام بزرگان ایران موسوم میکردند چنانکه یکی از رجالی که بمقام وزارت رسیده شیرویه بن اردشیر نام داشت

در قصیده بحتری اشاره بنام جمعی کثیر از بازماندگان ساسانی دیده می شود که نسبت ایشان بعینه یعنی اعقاب مردمان پادشاهان ایران بوده اند. بحتری احمد بن علی اسکافی را مدح میکند که درخور اسپهبدان قدیم و دنباله کوششهای شاپور ذوالاکتاف است (۱)

---

(۱) گویا مراد مؤلف این بیت بحتری است (مترجم)

همة تورل الدانا ونفس	شرفت ان همّ بالاشراف
وعلى في الصبهذين وددنا	انها في الزنود والاعراف
قدمته قوادم الريش منهم	حين خانت باخوة الخوافي
رهط سابور ذي الجنود طرّا	ب ساعي سابور ذي الاكتاف

ص ۳۶۸ دیوان بحتری

و هم بحتری ابراهیم بن الحسن بن سهل را از اخلاف کسری شمرده است و گویند که وی ... بندگیه ... موجب علو و شهرت در بار خلافت شده است نتیجه القراب در وراثت است و دیگری از افراد خاندان سهل نیز در نجابت و شرافت و وراثت از پدر و جد دو از نژادان می شمارد و یکی از سر سلسله را که وزارت یافت مظفر جمال و شرف جز دیگر پرویز میخوانده و دیگرش ابراهیم بن المدبر که حائز مقامات عالیه شده گوید: از اصل اصیل بنی ساسان هستی (۱) و یکی از مردم بد خود را گوید: تو را فخری نشاید زیرا که مردی از نژاد بهرام گور و بهرام چوبینه نیست (۲)

مطلبیکه از این اشعار و اشعار قصیده سرای دیگر سنی ابو تمام که قبل از بحتری در عهد عباسیه زندگی میکرد دیده میشود این است که تاریخ و افسانه های تاریخی ایران در آن زمان یکی از مواد تعلیم و تدریس بوده است والا اشاراتی که این شعراء کرده اند و هیچ جمله و اصطلاحی در آن بیت بی معنی و نامفهوم می بود البته ابو تمام اگر خوانندگان و شنوندگان شعر خود را از سرگذشت ضحاک و افریدون و بغیه بارآگاه نمیدانست به آن داستان اشاره نمیکرد ... و در این جا از حکایت مقام انتساب رجال اندازه نمی خواهیم سخن برانیم که در مقابل اشخاص مثل اسمعیل بن صبیح وزیر که او بنسب شیبان که یکی از بزرگان عرب است فخر میکرد و مداحان و هجو سرایان هم این نسب را ستایش یا نکوهش کرده اند

---

(۱) مراد این ابیات بحتری است (مترجم) هی اکرومة نمت من بنی ساسان فی خیر منصب و اُبوّه (صفحه ۵۹۵ بحتری)

(۲) لا تفخرن بظلم بنیت ابوک الی | بهرام جور و لا بهرام شوبین
لا انوشرواه ولا بوخت طاف به | و لا تبلج عن کسری و شیرین (صفحه ۶۴۳ دیوان بحتری)

رجال دیگر که به تناسب مقام خود ترتیب نخرد. لباسی برای خود لازم می‌شمرده فروشش را با پیمان ختم نمیکرده. تا زمان چون بوران دختر حسن بن سهل را به نکاح آورد در روز عروسی آیین شاهانه برپا داشت و مقصودش از این وصلت با خانواده سهل که خود را از نسل شهریاران ساسانی معرفی میکردند این بود که بیش از پیش محبوب ایرانیان گردد.

از آن پس که پای خلفاء در اراضی ایران (بغداد) استوار شد جشن‌ها و عیدهای ایرانی نیز رفته رفته رنگ و بوی خود را [illegible] زیراکه الفاظ عیدها و مراسم جشن‌ها برای اشراف و ارتش دین و تعصب عقیده هم ناگوار و دشوار می‌نمود. از جمله این عیدها یکی نوروز و دیگر مهرگان بود که نخستین در آغاز بهار و دومین در ابتدای خزان بیا فطرتاً طبیعتاً احیای این اعیاد بر مسلمانان متعصب گران می‌آمد. خلفاء بنا بر اختلاف طبع و عقیده شخصی خود گاهی برانش و زمانی مخالف با این رسوم بوده‌اند چنانکه آثار آن در قصاید شعرا زمان دیده میشود. در یکی از قصاید بحتری که در مدح ابراهیم بن حسن بن سهل (یکی از افراد خاندان وزارت) سروده است و معروف است که خوردن گوشت شتر را ممنوع کرده است اگرچه [illegible] اراجحال کرده. بشنید اشارتست در باب عید مهرگان که شایسته توجه است:

راستی عید مهرگان گرچه بزرگ ایرانیان جشنی است
مهرگان عید نیاکان خداوند که صاحب فرهنگ و دانش و فرهنگ بوده
چون قباد و یزدگرد و فیروز و کسری دادگستر که نشانشان بود
این شهریاران در میدان عوض باده با جامه سندس و حریر تابدار این جشن می‌گذراندند

مهرگان روزی بیش نیست که [illegible] از صفات هر ماهی چیزی همراه دارد. پس از دجاج اوصاف، ما باید بشمرد ستاره سرخی را در افق بپیغام حکمی نیست که گرمای تیر را تا برسد نه بیداری روز بزرگ مهرگان از جمیع ایام بجشن و خوشی سزاوارتر است (۱) حاجت قول چرا ما را در این عید از نوشیدن [illegible] می‌شمارد و دانسته اسف‌انگیز که بیشتر جمع مال حریص بوده از این رسم قدیم استفاده میکرده. ۱ - ۱ تا مهتدی که در خلافتش فقط چند ماهی از سالهای ۲۵۵ و ۲۵۶ بود بسبب نهایت زهد و ترحیب [illegible] هیچ رسمی از رسوم کفار را جاری و معمول که حتی زکوه که وسیله استفاده رجعت خواسته وزارت بود. بحتری در خلافت [illegible] اعیاد ایرانی گفته است چون بمدح [illegible] پیرسه اعراض آورد از اول تقدیمی عید مهرگان سروده

---

۱ - مراد این ابیات بحتری است (دیوان بحتری صفحه ۲۷) - ترجم -

إنّ للمهرجان حقاً على كلّ — كبير من فارسٍ وصغير
عيد آبائك الملوك ذوي التيجان — أهل النهى وأهل الخير
من قباد ويزدجرد وفيروز — وكسرى فلم آردشير
شاهدو في حلية الملك يغدو — ن عليه في سندس وحرير
هو يومٌ وفيه من كلّ شهرٍ — خلقٌ فهو جامعٌ للشهور
تبدّت فيه الغرى من الحلم في الجو فلا يوقدنّ لنا الهجير
وكأنّ الأيام أوثق بالجس عليها ذو المهرجان الكسرى (ابن [illegible])

وچنین گوید

تو هدایای مهرگان را رد کردی و بجشن آذرگان عادتی را از نهادشان
بی نیازی بود.

با جشن های مردمان گمراه کننده آشکارا خصومت آغاز کردی
واگر بحتری راه حق بود این کار را درست نمی جستی (۱)

چندی بعد معتضد خلیفه بر اسم مهرگان مراسم دیگر سرلوحه شد و بحتری بار دیگر بستایش آن
پرداخت اجرای عید نوروز مصادف با اصلاح تقویمی را مورد رعایت شد و این
اصلاح در عهد متوکل اتفاق افتاد که برخلاف سایر اعمال او مورد تحسین وستایش
گردید. سال قمری اسلام موجب صعوبت کار دهقانان بود زیرا که بدست آوردن
محصول بالطبع تابع فصول شمسی بوده و با سال قمری اختلاف پیدا میکرد این خلیفه
مقرر کرد که محصول و مالیات خراج را بر طبق سال شمسی ایرانیان گرفته و با تقاضای پاد-
شاهان ایران مالیات را در عید نوروز بخط و محول آرند حافظ گوید در نوروز
شهریاران ایران بجهت ضرب مسکوکات نیز می پرداختند ترک آن زنده مانده
که این رسم را اجرا کند و بعد ها معتضد بجرای آن پرداخت و مورد ستایش ابن المعتز شد
برادر ابن المعتز شعر که پس از معتضد بمقام خلافت رسید نوروز عجم را با این سال بحرمت
مبداء تاریخی برآمده که ایران کهن را حرمت وجشن شده
را احیا شده اما رفتاری که در برابر این جشن آورده اند در نظر گرفته در مسلمانان
منافی دین اسلام که داور القضات با بیانیه ای مردم را از جشن منع کرد تا نیک بد علت

۱- تردّدتَ هدایا المهرجان ولم تکن لتنتحی العرس الوفرَ عن منقادها
و عادتَ اعیاد المضلّین معلناً ولولا البحتری لم تنادها

صفحه ۱۸ از دیوان بحتری (مترجم)

برپای داشت لکن گویا بسبب طبیعت زمین است که اثری از آن باقی مانده است
البته مسلمانان پرهیزکار با تجدید چنین رسمی مخالفت میکردند. ادیب مشهور
ابوالفضل (بدیع الزمان) همدانی گوید. ان عید الوقود لعید آفک و
انّ شعار النار لشعار شرک وما انزل الله بالسّدق سلطاناً ولا شرّف بوقوداً
ولا مهرجاناً وانما صبّ الله سیوف العرب علی فروق العجم لما کره من ادیانها و
سخط من نیرانها (۱)

موضوع مرداویج که فقط ما گفتیم موجب عدم اجرا است تجدید سلطنت شاهی
ایران بود. شاید میخواست دین قدیم ایران را نیز دین رسمی مملکت قرار دهد
مردوانانی که انکار روز اعمال مرداویج النقیب کرد بنی آرش سلطنت آل بویه
که خلیفه را بزودی تحت قرار داده و چون زور از جانب او عمل آمد لقب داد
سرا زور دار الملک کرد اما با دین اسلام مخالفتی نکرد و با وجود آل بویه
مذهب شیعه داشت نظر بقوت تسنن راضی شد که تحت الشاع مذهب بشد
رخلاف عادت که جمیع مذاهب را آزادی بخشیدند بعدا از عضد الدوله که از
شهریاران مقتدر بود برآن شد که تمام ممالک اسلامی را که سرا را طاعت
برای خدمت نمود. بود در رابطه ایجاد آورد و برای اجرای این منظور بغداد را
پایتخت قرار داده دختر خود را بخلیفه داد که باین وسیله بغرب رسم کا دو سلطنت
پایه اخصوص ضرورت گرفت لکن در عهد سلطنت فرزندان او هم چنین در
دوره سلجوقیان بغداد مرکز ممالک شرقی اسلامی بود و در هر زمانی یک از خاندان
مرکزیت شد اما خلیفه عباسی کماکان در بغداد سکونت داشت. در ایام پادشاهی
آل بویه داشتن زبان فارسی برای مردم از ضروریات بود و از این راه چه

(۱) از مقامات نقرینه (مترجم)

زبان فارسی تجدید شد.

پیدایش شعوبیه نیز یکی از لوازم نفوذ تمدن ایران در اسلام است. این فرقه برخلاف نص آیه که عرب را بر عجم جز به تقوی و اسلام تفضیل نمی نهد بر آن بودند که عرب از دیگر اقوام پست تر است. چون در عهد عباسیان مقامات عالیه دولت در کف ایرانیان بود و گاه گاه علماء عرب بهر منصب عالیه نائل میشدند مرام شعوبیه پیش رفت در کتاب(۱) ابوحیان توحیدی ۳۷۹ (۲) راجع بعقاید شعوبیه نصی مفصل رسیده که جا داده شد. مؤلف مذکور شرح گفتگوی خود را با ابن سعدان وزیر بهاء الدوله در کتاب بر ذکر صریح کرده است در اینجا چنانکه ثابت شود کرده بود در بیان تفضیلت سایر اقوام بر عرب و در این باب براه مبالغه رفته بود و وزیر او چون نزد ابوحیان رسیده را کی شناخت آیا عرب را بر عجم رجحان می نهید یا بالعکس ابوحیان جواب داد علماء چهار قوم معروف و مشترک است آورده اند یونانی و عرب و ایرانی و هندی لکن عجم را ملت ایرانی از این چهار ملت بهتر است که عرب را بر این قوم برتری دهیم. وزیر گفت مراد من از عجم فقط ایرانی است ابوحیان حکایت ابن مقفع را نقل کرد و چنین گفت:

چند نفر از علماء در بصره بمجلس ابن مقفع حضور یافتند ابن مقفع پرسید هوشیارترین ملل عالم کدام است؟ چون ابن مقفع خود ایرانی بود حضار خوش آمد او را گفتند: ایرانی. ابن مقفع گفت این سخن درست نیست چه ایرانیان از فرط ترس و تقلید بدین حال رسیده اند و هیچگاه خود مخترع و مؤسس نبوده اند دانشمندان مجلس گفتند پس یونانیان را باید ذکی ترین

---

(۱) ظاهراً کتاب المحاضرات والمناظرات مقصود است (۲) ابوحیان در ۳۱۲ در بغداد تولد یافت (مترجم)

اقوام دانست ابن مقفع را پسند نیفتاد و گفت در باب معماران ماهر و مهندسین هنرمند دیگران امتیازی ندارند گفتند پس مردم چین هوشیارتر هستند گفت نه چینیان تنها در حرف و صنایع مهارت دارند و در غیر آنها بایستی نیز از جمله الکن و در ترتیب معارضه. دانشمندان گفتند پس مردم ترکها را با این وصف باید شناخت ابن مقفع پاسخ داد که ترکها حیوانات درنده و سباع بادبخند. گفتند زنگیان. گفت این قوم بهائم اند. پس تقاضای علما ابن مقفع رای خود را اظهار کرد و گفت اعراب هوشمندترین ملل عالم هستند و در اثبات دلیل خویش گفت این قوم بی معلم و بی کتاب بجایی رسیده اند که در علم نجوم و تنبئات الجو و نحو و حکمت عملی تألیفاتی کرده اند اما عقیده خود ابوحیان در این باب چندان صریح و واضح نیست گویا چنانچه عادت او است تمایل صفات ممتازی فطری در بیان طوایف و اقوام عالم تفرقه و توزیع کرده است ایرانیان در تمشیت امور کشور و وضع قوانین و صدور احکام مقدم هستند یونانیان در علم و فلسفه و هندیان در نازک خیالی و سحر و دستی ترکها در شجاعت و خوش سرشتی زنگیان در طاقت و تحمل اعراب در مهمان نوازی و وفا و جوانمردی و فصاحت و این خصال را انحصار هم در هر ملتی شمول کامل ندارد و بعضی افراد از آن بی نصیب و برخی از آن بهره مند هستند از اینگذشته هر ملتی هم زمانی دوره خاصی دارد ابومسلم مؤسس خلافت عباسیان را پرسیدند از شجاع ترین اقوام عالم گفت هر ملتی که امواج اقبال و سعادت بسوی او روی آورد شجاع ترین قوم بشمار آید. ابوحیان گوید با وجود

این تقدم زبان عرب را برجمله السنه عالم می‌توان انکار کرد. جهانی گفته است که انوشروان پادشاه عرب را سگ می‌خواند چه نه در طبیعت غذا و نه در لحن کلام با سگان تفاوتی نداشتند. اما ابوحیان گوید که جنس غذای عرب لازمه طبیعت خاک و فضای اقلیم ایشان است و این قوم هم واجد مزایای شهرنشینان و هم صاحب صفات و خصائل صحرانوردانند.

جای تاسف است که کتاب جهانی که این قول در پاسخ او است هنوز بدست نیفتاده است. ابوحیان در این سخن که گوید: هر شخص سلیم العقل دارای فکر و بی تعصب برتری زبان عرب را بر زبانهای دیگر اعتراف میکند ظاهراً خود چندان خالی از تعصب و جانب داری نیست. این نویسنده از جمله شیفتگان کلام جاحظ است و کتب ادبی جاحظ را به نحو شایسته و امثال او را از قدما و عرب بسیار بدیع تحسین و اعجاب میکرد.

پس از طلوع اسلام و ظهور دین جدید در عرب آن سلطنتهای مقتدر و دولتهای استوار در آن به جز وجود داشته و آثار باقیه آن نشانه تمدن عالی و انتظامات آنها بوده است که هیچ وقت در عرب آن نظیر آن دیده نشده. ابوحیان از این تمدن در عربستان قبل از اسلام مطلع بوده است زیرا که اخیراً پس از تحقیقات علمی آثار آن کشف گردیده است. با این در آن زمان که شعوبیه اعراب را قومی جاهل و وحشی و دور از حضارت میخواندند سخنان تا اندازه‌ای مسموع و معقول بوده ولی امروز محققان بر تمدن جنوب عربستان بهوت اذعان دارند و دعوی شعوبیه بر اعراب و توحش اعراب را مطلق رد توانند کرد.

در تاریخ سلاطین ایران تألیف ثعالبی (۱) کاملاً نمایان است که چگونه در عهد ... شده‌اند سلطنت عباسیان را دنباله و متمم دولت ساسانی قرار داده. ثعالبی از دولتیان آن عهد است و کتابی در ادب عربی و احوال شعرای متأخر از شعراء سند در کتاب خاصی نگاشته است که از جمله کتب معتبره ادبیات عربی بشمار میرود. تألیفی که در تاریخ پادشاهان ایران پرداخته است اگرچه بزبان عربی است ولی می‌توان آنرا خواهر شاهنامه فردوسی خواند زیرا که در این کتاب نه فقط دولت ایران را قدیم‌ترین دولت عالم و سلطنت المکنت را با دوام‌ترین سلطنتها می‌شمارد بلکه جمیع اختراعات مفیده را که موجب سعادت نوع بشر است به پادشاهان ایران نسبت داده است. بجای ذکر اخبار اسرائیل که در تورات مذکور است اخباری از منابع ایرانی بیان میکند مثلاً پیدایش گله‌داری و رسم بافتن و تقسیم سازی و بنای شهرها و اختراع آلات جنگ و وضع اصول داوری و عدالت و گرفتن جشنها و صید و تعلیم جانوران و اختراع ادوات موسیقی مانند چنگ (صنج) و فن طبخ را به پادشاهان ایران نسبت میدهد. بنابر روایت ثعالبی سلطنت ایران در زمان پیشدادیان بدرجه ترقی رسید. خوانده نخستین شهریار پیشدادی را با آدم ابوالبشر یکی دانسته و دیگری از پیشدادیان را با سلیمان شخص واحد تشخیص میدهد. در هر حال اساطیر ایرانی جای اساطیر اسرائیل را گرفته است. بنای برج بابل را بیکی از پادشاهان ایران نسبت میدهد و سرگذشت موسی را که در شیرخوارگی در سبدی نهاده و به امواج نیل برده شده است به دارا مربوط میکند. هرچند سلاطین ایران مسلمان نبوده‌اند ولی صاحب صفات و خصائل و ترتیب مسلمانی بوده‌اند. ثعالبی معتقد است که شهریاری پرهیزکار بود و شرب مسکرات را منع کرد. برخی چنان مستغرق

(۱) - مراد کتاب غرر اخبار ملوک الفرس ثعالبی است

پرستش پروردگار بوده که از اجرای مراسم آتش پرستی غفلت نمی‌ورزیدند. پادشاهان ایران
با آنکه مسلمانان راسخ العقیده در کار پرستش و ستایش پروردگار در جهه نمازی ادامی بودند
گاهی ابیاتی شبیه بقرآن بزبان میراندند. لذا فرمانروایان پادشاهان ایران بتدریج
جهان مدار نسب بقدم شروع شده است نبوکد نصر (بخت النصر) که از نواب دودمان
شاهنشاهان نسب بوده و با مرادبیت المقدس را ویران و همه را اسیر کرده بهرام گور
المنذر را بوستان در حیره تا جمع لقط تخته شاهی ازرشته سلطنت ایران نقل کردن را
درخور تکریم داشته و در حق دیگران بمدح و ثنای با لغه ایراد کرده است خطاهای
او را وساوس شیطانی نسبت کرده است و راجع با نوشیروان عادل گویند پیغمبر اسلام
فخر کرده که در عهد سلطان دادگر تولد یافته است
انتقال مرکز خلافت اسلامی بخاک ایران و دادن با دبیات عرب تأثیر نمایان
کرده است بمقارن این احوال شعرا دیگر شروع و پس از یک قرن بسبب پیدایش
کاتبان ایرانی رواجی یافت که موجب حیرت است ابن المقفع ایرانی ترجمه کلیله
و دمنه ترجمه سبک جدیدی در نثر عربی شد و کتاب یتیمه او را ابوتمام شاعر عرب
نثر فصیح میداند

۱- و لقد سعدتک والکلام لآلی متخیر ح الکلام و نیب
فکان قسّا فی عکاظ یخطب وکان لیلی الاخیلیة تندب
وکثیر عزة یوم بین ینسب وابن المقفع فی الیتیمة یسهب
۱- اشاره بامن شعر ابوتمام است ترجم

علمای کلام اسلامی ایرانیان را صاحب دین میدانند و بعضی گویند ایرانیان
که از فتح کشور خود بدست اعراب کینه در دل داشتند با این وسیله باینکه ضربتی
بحقیقت دین اسلام زده‌اند. ملکه‌اش این مطلب بهتان است زیرا در صدر اسلام نیز حرارت
دینی در اقوام مسیحی بدرجه قصوای شدت رسیده بود و چون نصارا اتباع مسلمان شدند
آن شیوه سازنده و مشاجره نیز در اصول عقاید اسلامی داخل شد
اما اکثر نویسندگان مذاهب منقرضه اسلامی که بوجه تحقیر با نام الحاد و زندقه
هستند با ایرانیان اتصال بوده‌اند یا در یکی از ادوار دست لابق ایران منزل
داشته‌اند و این یکی از نکاتی است که موجب حیرت محصلین و محققین ادبیات
عرب است زیرا که در هر رشته ادبی (مقصود نثر است) علماء بزرگ و مولفین
معروف را چون احصائیه کسته می‌بینید یا اصلاً عرب نژاد نبوده یا نژاد ایرانی مربوط
بوده‌اند یا تربیت منصوری داشته‌اند
نتیجه کلی که در نتیجه مذکور بدست همایه این طبقه الشعراء داد
در سرزمین ایران (بغداد) یکی از مهمترین علل تغییرات طبقه بعدها در عالم اسلام
رخداد دولت اسلام وارث سلطنت ایران شد و مبارزات مسلمانان با دولت روم
دنباله رقابت دولتین روم و ایران شمرده . لازمه این توارث سیاسی انتقال
میراثهای ادبی و صنعتی ایران بود یکی از ترجمه کتب پهلوی موجب رونق نثر
عربی شمار آید دا) و نیز باید گفت که و فور آثار ادبی در آن دوره نتیجه تأثیر
روح ایرانی بود و مولفات آن زمان را چون نیک بنگریم بیشتر رنگ فارسی می
می‌بینیم تا یونانی . اگرچه نفوذ یونان را هم نمی‌توان نفی کرد

۱- مراد ابن المقفع است

دولت عرب چنان بسرعت پاشید که باید بعبارت برای او عمر کوتاه بود. بعباره
اخری ریشه تاریخی نداشت، ممکن است ولی چون خلفاء عرب بر تخت تاریخی
ایران قرار گرفتند و خود را جانشین شهریاران خواندند که تاریخ ایران با زینت بسیار
لکن بی ریشه این نقش برآب شد. سرزمین ساسانیان و شاهان ساسانی ممکن بود
که بتوان دولت عظیم الخلافه را از خاک ایران شمرد همواره وطنی بودی
و آن گفت که امپراطوری عثمانی هم که در دارالملک روم مستقر شد در همین قبیل تابعه
تاریخی استفاده کرده است و باید این قول گوئیم که مورخین هندوستان سلاطین عثمانی را
قیصر روم خوانده اند. اما دولت عثمانی چندان موقع جوهر وطنی نیافت. در این
مطالب اینجانب که در جلد دوم کتاب تاریخ ادبی ایران تالیف پروفسور ادوارد براون
جناب مطلع است این نکته در این جا قابل ذکر است که مانع بزرگی که عثمانیها را از
پیشرفت در اروپا و تعقیب فتوحات باز داشت فارسی بود که دولت ایران
در پشت سر ایشان واداشته بود برخورد کرده باهمین یک اشاره کلید حل یکی از مسائل
مهم تاریخی را بدست میدهد. و اتفاقاً چه رجب بسته که تمام هجوم عثمانیان که بعد از فتح
ممالک جنوب شرقی اروپا تمام انفرادی را کاسته میکند. انحراف یافت. از ایشان
در لحظه که سرگرم قتالهای داخلی و دچار تعصبات و اختلافات مذهبی خود بودند
خطر عظیم حمله عثمانیها را کمتر میدیدند بطوریکه عثمانیها از تصرف تمام اروپا باز داشت الا بود
که دولت ترک از هر جانب گرفتار گرداب بود و ایرانیان از پشت سر آن
دولت را مشغول کرده تا اروپا مجال دستبرد یافت